



چند شاعر فارسی گوی عهد فیروزشاه تغلق*

نذیر احمد**

ترجمہ شیوا امیرھدابی

در موزہ بریتانیا بیاضی فارسی (ضمیمہ ریو، شماره ۳۷۴) موجود است کہ از چند وجہ قابل توجہ است. مثلاً اشعار چند شاعر جدید در آن درج شدہ، ہمچنین حاوی اشعار از شاعران معروف است. این بیاض در ہندوستان تکمیل شدہ و احتمالاً قدیمی ترین بیاض ہندوستان است کہ در گذر زمان حفظ شدہ است. برای تہیہ این بیاض زمان زیادی صرف شدہ است؛ زیرا اشعاری از عهد فیروزشاه تغلق (۷۵۲-۷۹۰ق) تا سال ہا بعد از سلطان مبارک شاہ شرقی (وفات: ۸۰۴ق) را شامل می شود. گردآورندہ بیاض درباره فیروزشاه گفتہ است:

«ستون سنگ را گویند کہ چونست بگویم راست کسوی بیستونست

این بیت را در وصف بناء قصر درگاہ بقا جوی شہنشاہ اعظم فیروزشاه معظم «خَلد اللہ ملکۂ و سلطانۂ و اعلیٰ امرہ و شأنہ» شاعری نبشتہ است» (گ ۲۰۸ ج).

* «فیروزشاه تغلق کے عهد کے چند فارسی شاعر»، نذیر احمد، نذر رحمان، بہ کوشش غلامحسین ذوالفقار، لاہور، ۱۹۶۶م، صفحات ۲۲۱-۲۵۸.

** استاد زبان و ادب فارسی در شبہ قارہ ہند (۱۹۱۵-۲۰۰۸م).

ای آنکه خدات داد ملک ابدی در جان بخشی بنام خود سکه زدی
 اسکندر اگر پیل ز شاهان بستد آنی که تو پیل از سکندر ستدی

این رباعی در آنچه (کذا) رایات اعلی در لکهنوتی بود و سکندر بادشاه لکهنوتی پیلان خدمتی فرستاده به انشا رسید... ملک لکهنوتی همه وقت از اقطاعات و مضافات دارالملک دهلی است، پس بادشاه دهلی را از ستدن پیلان از پادشاه لکهنوتی چه افتخار باشد که برای مدح کرده آید الخ (گ ۲۰۹ ج).

مشخص نیست که گردآورندهٔ بیاض در اظهارات اول خود به کدام قصر فیروزشاه اشاره کرده است چرا که تعداد کاخ‌ها، شهرها و حصار و برج و باروهای جدیدی که به فرمان فیروزشاه تغلق بنا شده نامعلوم است. شمس سراج عقیف در تاریخ فیروزشاهی (ص ۴۳۰) از کاخ‌های باشکوه آن دوره به کوشک فیروزآباد، کوشک نزول، کوشک مهندواری، کوشک شهر حصار فیروزه، کوشک فتح‌آباد، کوشک جونپور، کوشک شکار، کوشک بند فتح‌خان و کوشک سالوره اشاره کرده است. البته در قسمت دوم اظهارات فوق به نبرد پادشاه لکهنوتی اشاره شده است که در ۷۶۰ ق روی داد و در آن نبرد سلطان سکندر، پادشاه لکهنوتی، ۳۷ فیل اهدا کرده بود (بداؤنی، ج ۱، ص ۲۴۶-۲۴۷). این واقعه نشان می‌دهد که گردآوری این بیاض چندی پس از ۷۶۰ ق شروع شده است.

در ذکر سلطان اشرق، شاه مبارک، چنین آمده است:

این شعر که نظیر آن صنعت آورده‌ام از گفتار خانزاده عزیزالله بسطامی است دام فضله که به مدح سلطان اشرق خلد الله ملکه نبشته است. این اختراع غریب و عجیب است... شعر میزان الاوزان که در مدح سلطان اشرق خلدالله ملکه است از شعر مذکور پنجاه وزن بحر مختلف بیرون می‌آید الخ (گ ۲۲۲ ب).

پادشاه دین پنه سلطان اشرق آنک داد او را کله سلطان اشرق
 ملک می‌گیرد بسی از عون حق ملک میدارد نگه سلطان اشرق
 سال تاریخ «ض» و «ج» ای شاه ابن سلطان اشرق هست گواه

از ض (= ۸۰۰) و ج (= ۳) تاریخ ۸۰۳ ق به دست می‌آید و همین تاریخ از «ابن سلطان اشرق» نیز به دست می‌آید. در مورد سلطان اشرق مبارک‌شاه می‌دانیم که وی در ۸۰۳ ق در جونپور به تخت سلطنت نشسته و در ۸۰۴ ق فوت کرده است. بنابراین اظهارات درج

شده در این بیاض مربوط به شاه شرقی است.^۱

برای تعیین آخرین تاریخ‌های درج شده در این بیاض می‌توان از اشعار شاه نعمت‌الله ولی کمک گرفت. پاره‌ای از اشعار شاه نعمت‌الله در این بیاض درج شده چنانکه در جایی^۲ نام ایشان سید نعمت‌الله قطب‌المحققین ابومسلم رحمة‌الله علیه آمده (گ ۳۲۱J)، اگر جمله رحمة‌الله علیه توسط کاتب اضافه نشده باشد می‌توان نتیجه گرفت که تاریخ این بیاض به ۸۲۷ هجری یعنی تا بعد از وفات شاه نعمت‌الله ولی می‌رسد.

درباره گردآورنده بیاض آگاهی نداریم. با توجه به ناقص بودن ابتدا و انتهای کار، نه نام گردآورنده مشخص است و نه حتی عنوان بیاض، البته در جایی نوشته شده: «هر کرا برین صنعت نبشتن شعری رغبت افتد هم از این شعر مصداق گیرد که دستور او باشد و این کتاب من دستور الشعراست. هر صنعتی و وزنی که کسی را حاجت افتد از این کتاب بهره گیرد» (گ ۲۲۲ ب).

این جملات به طور قطع مشخص نمی‌کند که نام این بیاض دستورالشعرا است یا اینکه این جمله در معنای عمومی آن به کار برده شده است؛ همچنین مشخص نیست که این جمله مربوط به بخشی است که در آنجا در باب عروض و معانی و بیان، بحث شده یا مربوط به کل کتاب است.

با توجه به بخشی که در باب عروض و غیره توسط خود گردآورنده، تألیف شده می‌توان به میزان فضل و دانش وی پی برد. افزون بر این در جایی از مجموعه فتاوی خودش چنین یاد کرده است: «این ثنا خوان در دیباچه فتاوی سلطانی در چهار مذهب مسلمانی ایراد اسامی کتب هم برین نوع التزام نموده است الخ» (گ ۲۱۱ ب).

توضیحات فوق اهمیت این بیاض را بیشتر نشان می‌دهد. در این بیاض اشعار برخی

۱. پروفیسور محمود شیرانی مرحوم در رساله اردو (ژانویه ۱۹۴۳، ص ۹۶-۱۰۰) دوجا درآورده دستورالشعرا (همین بیاض مورد مطالعه) به نام شاه مبارک شرقی والی جونپور در ۸۰۳ق (در جونپور) نوشته شده است. این نظر می‌تواند از این بابت صحیح باشد که گردآورنده بیاض، سلطان مبارک‌شاه را «بادشاه دین پناه» معرفی کرده است. لیکن همین شخص در جای دیگری جمله‌ای مشابه برای فیروزشاه به کار برده است. بنابراین در این رابطه تنها درست است که بگوییم گردآورنده بیاض در دوره این دو پادشاه می‌زیسته است، همچنین ممکن است به دربار این پادشاهان باریاب شده باشد. اما عنوان این بیاض به شکل موجود که به نام سلطان شرقی است به این دلیل درست نیست که در آن اشعار شاه نعمت‌الله ولی (وفات: ۸۲۷ق) نیز درج شده است.

۲. در این جا سه غزل عارفانه است که در دیوان چاپی (تهران ۱۳۶۶) به ترتیب در صفحات ۱۵، ۱۷، ۲۴۹، موجود است.

از شعرای گمنام هندوستان نیز درج شده است. اینجانب در مقاله کوتاهی با استعانت از این بیاض دو شاعر فارسی‌سرای عهد محمد بن تغلق (۷۲۵-۷۵۲ق) را معرفی کرده‌ام. در این مقاله نیز چهار شاعر از دوره فیروزشاه تغلق به نام‌های جمال‌الدین استاجی، الیاس هروی، سیدالسادات سید اجل و حمید قلندر را معرفی می‌کنیم.

۱. جمال‌الدین استاجی

درباره جمال‌الدین استاجی در منابع مطلبی یافت نمی‌شود. در بیاض پیش‌رو دو شعر از وی آورده شده است: یک قصیده کوتاه و یک غزل. قصیده در مدح عزل‌الدول از بزرگان دهلی است. علاوه بر این تقی کاشی در ضمیمه خلاصه‌الاشعار که پیوست نسخه بانکی‌پور است دو قصیده از جمال‌الدین استاجی آورده که هر دو قصیده در مدح فیروزشاه تغلق و شاهزاده^۱ فتح‌خان هستند، و کاملاً اثبات می‌کنند که استاجی از شعرای عهد فیروزشاه تغلق بوده است. دلیل دیگر اینکه استاجی ممدوح شاعر مشهور عهد فیروز به نام مطهر بود. اگر چه همین شاعر را عزل‌الدول مغیث‌الدین هانسوی نیز مدح گفته و درباره مغیث به طور قطع می‌دانیم که او در دوره محمدبن تغلق می‌زیسته^۲ است. به

۱. موضوع خویشاوندی فیروزشاه و فتح‌خان بسیار پیچیده است. با توجه به اظهارات مورخین معاصر آنها همچون برنی (ص ۵۷۱) و شمس سراج عقیف (ص ۶۹ و غیره) کاملاً مشخص است که فتح‌خان نوه فیروزشاه بوده. با وجود اختلاف بین نسخ تاریخ مبارک شاهی، مؤلف فتح‌خان را پسر فیروزشاه دانسته است. مورخان بعدی همچون بداؤنی، فرشته، نظام‌الدین بخشی و غیره نیز نظر اخیر را تأیید کرده‌اند. شکی نیست که فیروزشاه می‌خواست فتح‌خان را جانشین خود کند به طوری که در میان خلعت‌هایی که از طرف خلیفه بغداد می‌رسید یک خلعت مخصوص برای فتح‌خان می‌آمد. از شمس سراج عقیف نقل شده: هر بار که جامه خلافت از حضرت خلیفه برای سلطان فیروزشاه آمدی سه دست جامه آمدی، یکی برای سلطان فیروز، دوم برای شاهزاده فتح‌خان، سوم برای خان جهان (ص ۲۷۴-۲۷۵). استاجی در قصیده‌اش شاهزاده را با نام شاه مظفر فتح‌خان ذکر کرده است اگر لفظ مظفر به معنی عمومی آن به کار نرفته باشد کنیه فیروزشاه می‌تواند همین نام باشد. البته می‌توان چنین فرض کرد که در قصیده‌های استاجی از فتح‌خان و فیروزشاه به صورت جداگانه تعریف شده است و می‌توان به پدر و پسر بودن این دو استدلال کرد. فتح‌خان در ۶۵۲ق متولد شده و در ۶۷۸ق درگذشته است (تاریخ فیروزشاهی، عقیف، ص ۶۵، ۴۹۳ به بعد).

۲. بداؤنی در منتخب‌التواریخ (ج ۱، ص ۱۸۱) در بین شعرای عهد جلال‌الدین فیروزشاه خلجی (وفات: ۶۹۵ق) نام قاضی مغیث‌الدین هانسوی را درج کرده است. پروفیسور شیرانی قاضی مذکور را با شاعری به همین نام در عهد فیروزشاه یکی دانسته است (ص ۹۶): ولی اگر نظر بداؤنی صحیح باشد که او شاعر عهد جلال‌الدین خلجی است بنابراین نظر شیرانی رد می‌شود چرا که طبق اظهارات خود مغیث او در ۷۰۴ق یعنی ۹ سال پس از فوت جلال‌الدین متولد شده است. از نظر بنده بداؤنی به سبب یک سوءتفاهم مغیث‌الدین را متعلق به عهد جلال‌الدین خلجی دانسته است. او یقیناً به دوره فیروزشاه تعلق داشته است.

طوری که دو قصیدهٔ مندرج در بیاض حاضر به نام این پادشاه نوشته شده است. البته این موضوع قابل تأمل است که مغيث در ۷۰۴ق متولد شده^۱ است بنابراین به احتمال بسیار او در دورهٔ فیروزشاه نیز بوده است چرا که در زمان تخت‌نشینی وی مغيث بیش‌تر از ۴۸ سال نداشته. با در نظر گرفتن تمام مطالب ذکر شده دلیل قاطعی بر تعلق استاجی به دورهٔ محمد بن تغلق نداریم.

مطهر قصیدهٔ کوتاهی در ۲۳ بیت در مدح جمال‌الدین نوشته ولی در این قصیده تنها به ذکر علم و فضل جمال‌الدین پرداخته است، البته با خواندن این قصیده به علم و فضل مطهر نیز پی‌می‌بریم. قصیدهٔ مذکور در این جا درج می‌شود:

جمال‌الدین ای استاد استاج	در تو کعبهٔ علم است و ما حاج
بهر یک نکته رای عالم آرات	هزاران گنج گوهر کرد تاراج
تو در فضل و فصاحت (ن سی) ^۲	چو در شوق و شعف منصور حلاج
تو در اخبار سلمانی ^۳ و بوذر ^۴	تو در تفسیر ضحاک ^۵ و زجاج ^۶
لغت را اصمعی ^۷ و بوعبیده ^۸	معانی را خلیل ^۹ و ابن سراج ^{۱۰}

۱. او در قصیدهٔ خود که در ۷۲۷ق نوشته خود را ۲۳ ساله ذکر کرده است (گ ۵۷).

۲. این نام خوانا نبود.

۳. به سلمان فارسی صحابهٔ معروف اشاره دارد.

۴. ظاهراً منظور صحابهٔ معروف ابوذر غفاری (وفات: ۳۲ق) است.

۵. ضحاک بن مزاحم کوفی یکی از راویان تفسیر (وفات: ۱۰۲ یا ۱۰۵ق) از اکثر ابن عباس روایت می‌کند اما راوی

منقطع است (نک: طاش کبری زاده، ج ۱، ص ۴۰۴).

۶. ظاهراً منظور شاعر ابواسحاق ابراهیم بن محمد الزجاج بوده که تاریخ وفاتش ۳۱۰-۳۱۱ یا ۳۱۶ق است

(ابن خلکان، ج ۱، ص ۱۱).

۷. هو ابوسعید عبدالملک الباهلی من ابناء عدنان (۱۲۳-۲۱۶ق) وله من التصانیف کتاب خلق الانسان و کتاب

الاجناس و کتاب الانواء و کتاب الخیل و کتاب الانشاء و کتاب الامثال و کتاب النوادر و کتاب البنات و غیرذلک

(تعالی، مقدمه).

۸. ابوعبیده نحوی فارسی ملقب به سبخت که در ۱۱۴ق در فارس متولد شد و در حدود ۲۰۸ق درگذشت. او عالمی

برجسته بود. تعداد کتب و رساله‌هایش به بیش از صد جلد می‌رسد. برای توضیحات بیشتر نک: دهخدا، ذیل ابوعبیده.

۹. منظور خلیل ابن احمد مکی واضع علم عروض از علماء لغت و استاد علم نحو (وفات: ۱۷۰ یا ۱۷۵ق).

۱۰. علمای زیادی این کنیه را داشته‌اند. در لغت‌نامه دهخدا آمده است که اکثر ادیبان و نحویین کنیهٔ ابن سراج (بدون

تشدید) اختیار می‌کردند. شاید منظور نظر مطهر ابوبکر بن محمد بن سری بن سهل بن سراج بغدادی باشد که از

بزرگان نحو بود، او خود شاگرد میرد بود و سیرافی و رمانی و زجاجی از شاگردانش بودند. از نوشته‌های او الاصول،

الاشتقاق، شرح سیبویه، اشعروالشعرا، المجل، المواصلات، الموجز و غیره قابل ذکرند. او در ۳۱۶ق درگذشت.

خطب را آنچنان قادر که سبحان^۱
 اصول^۴ صاحب و محصول^۵ رازی
 خطابت درج یاقوت است و خطت
 تو آن گوهر برانگیزی به حکمت
 که با صد نطفهٔ نیسان نسازد
 تو آن نقش بدیع از خامه‌بندی
 که از رنگ ری و ابریشم چین
 براق فکرتت چون در تماشا
 دُمش بر چهرهٔ جوزا شود زلف
 برانگیزد به لعل ماه پیکر
 بنزد لذت الفاظ شیرینت
 نه خم پروردهٔ خرمانه انگور
 بمدح من ترا نیست احتیاجی
 سحر مشاطه گشت است از ز خورشید
 الا تا شاه چین خانست و خاقان
 ترا چون شاه چین و رای هندی
 حجج^۲ را آنچنان حاضر که حجاج^۳
 ترا یادست چون تحصیل و منهج^۶
 در افشان چون خط^۷ یاقوت و دزاج^۸
 ز انسدک دوده و از پارهٔ زاج
 بطون دختران بحر موج
 بشاخ خشک یا بر تختهٔ عاج
 نه بندد کارگاه مرد نساج
 زند بر بام گردون گام معراج
 سُمش بر تارک روحانیان تاج
 ز هر یک شعلهٔ صد شمس وقاج
 ننازد قیمت حلوا ی سکباج
 نه آتش خوردهٔ تیهو نه دراج
 چه حاجت کعبه را بر نقش دیباج
 بسرخی و سپیدی نیست محتاج
 چو رای هندوان هر چند و هنسراج
 بر اهل فضل باده عبره و ماج

۱. به سبحان بن وائل خطیب مشهور عرب اشاره دارد.

۲. به ضم اول جمع حجت است.

۳. به فتح اول به معنی بسیار حجت آورنده، در میان اعراب این نام بسیار رایج است، چنانکه علمای متعددی به این نام ذکر شده، نتوانستیم مشخص کنیم که منظور مطهر کدام حجاج است، امکان دارد این کلمه را به معنی عام آن استفاده کرده باشد.

۴. منظور از صاحب، صاحب بن عباد است، نام او اسماعیل، کنیه‌اش ابوالقاسم و لقبش صاحب و کافی الکفاة بود. او تا سال ۳۷۳ق وزیر مؤیدالدوله و از ۳۷۴ق تا هنگام فوتش وزیر فخرالدوله بود. نام ۲۸ اثر او در لغت‌نامهٔ دهخدا درج شده است. او در ۳۸۵ق درگذشت. ظاهراً منظور مطهر از اصول، التذکره فی الاصول الخمسه یا نهج السبیل فی الاصول است.

۵. منظور از رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر رازی معروف به امام فخر و ملقب به فخرالدین (وفات: ۶۰۶ق) است. کتاب محصول در علم اصول یکی از آثار معروف اوست (نک: راهنمای دانشوران، ص ۳۶۸).

۶. کتب متعددی با عناوین تحصیل و منهج در عربی موجودند. امام فخر نیز اثری به نام «تحصیل الحق فی الکلام» دارد. مشخص نیست مطهر به کدام یک از این کتب اشاره دارد.

۷. منظور جمال‌الدین یاقوت مستعصمی است که از خطاطان معروف سدهٔ هفتم بود.

۸. شاید شاعر به ابو عمر احمد بن محمد عاصمی اندلسی ابن دراج خطاط، کاتب و شاعر معروف اشاره دارد که در ۴۲۱ق فوت کرده است (برقی، ص ۳۱۲).

حساب عمر تو چندان که ناید در ارقام مهندس شمس و حیلج
ز یزد نامزد در بارگاهت سعود آسمان افواج افواج

از اشعار فوق این نتایج به دست می‌آید:

۱. جمال‌الدین به جایی به نام استاج^۱ تعلق داشت.
 ۲. او در علوم ظاهر و باطن صاحب درجه^۲ بالا بود.
 ۳. در تصوف و معرفت همچون منصور حلاج عصر خود بود.
 ۴. در علم حدیث و اخبار با سلمان و بوذر و در تفسیر با ضحاک بن مزاحم و ابواسحاق زجاج هم طراز بود.
 ۵. در فن لغت با اصمعی و بوعبیده و در معانی و عروض با خلیل بن احمد و ابن سراج هم پایه بود.
 ۶. در خطابت با سبحان بن وائل و در ارائه دلایل با حجاج هم پایه بود.
 ۷. در بیت هفتم منظور از صاحب همان صاحب بن عباد رازی و منظور از رازی احتمالاً امام فخرالدین رازی است.
 ۸. در خطاطی و خوشنویسی مهارت بسیار داشت. خط او هم طراز خط یاقوت و دراج بود.
 ۹. شاعر و ادیبی توانا بود و افکار بسیار عالی داشت.
- با توجه به اینکه اثری از استاجی در اختیار نداریم نمی‌توانیم میزان علم و فضل او را دریابیم و به همین سبب نمی‌توان قاطعانه گفت که مطهر در اشعارش اغراق شاعرانه کرده یا خیر. همان‌گونه که بیان شد در بیاض حاضر یک قصیده و یک غزل از استاجی درج شده اما این دو شعر نمی‌تواند کمکی به روشن شدن این موضوع کند. البته این موضوع قابل تأمل است که چرا چنین علامه روزگاری در مدح یک فرد معمولی قصیده سروده است. اشعار وی نیز در چنان درجه‌ای نیستند که بتواند برای شاعر قابل افتخار باشند. گرچه قصیده خوبی سروده و تشبیب محکمی به کار برده اما از مدح به کار رفته نیز

۱. مکانی غیرمشهور. در کتب جغرافیا از جمله معجم‌البلدان جایی به این نام یافت نشد.

۲. در سه بیت پایانی گفته شده همانند شاه چین و رای هند اهل علم و فضل خراج گزار تو هستند؛ در مصرع اول بیت سوم او را در فصاحت همانند شخصی دانسته که نامش در متن خوانا نیست؛ با توجه به جملاتی چون تو آن نقش بدیع... و ابیات بعدی به صلاحیت شاعرانه ممدوح پی می‌بریم.

نمی‌توان به نتیجه خاصی رسید. غزلی هم که سروده روان و ساده است. ابیاتی چند از هر دو شعر استاجی در ذیل درج می‌شود:

خطا^۱ گفتند زلفش را که چون مشکل ختن باشد
هزاران^۲ چین مشکینش بزیر هر شکن باشد
قدش را سرو اگر گویم همه کس راست پندارد^۳
دهانش را شکر گویم دران جای سخن باشد
بهنگام خرامیدن بسرو بوستان ماند
ولیکن سرو بستانی بجای خوشتن باشد
به رعنائی رخسارش نه گل در بوستان روید
به زیبائی بالایش نه سروی در چمن باشد
مرا بیماری عشق و طیبم صبر فرماید
بنوشم شربت صبر ار امید زیستن باشد
روم در کعبه وصلش چه ترس از باد پیمائی
که زیر پای مشتاقان مگیلان چون سمن باشد
دلا ارباب حاجت را چو کعبه در همه عالم
مگر در حضرت دهلی در صدر ز من باشد
ملک عزالدول کز وی شرف ملک جهان دارد
همیشه عز و دولت را به درگاهش وطن باشد
ندیده امت احمد ز اولاد علی چون رو
حسینی نسبتی کورا همه خلق حسن باشد
عدوی زرد روی او کند دعوی گه هیجا
بوقتی سرخ رو گردد که از خورش کفن باشد

(گ. ۹۰-۹۱)

زمستان است عید و موسم می
بگردان ساقیا دور پیاپی
صراحی را دمی با ما صفا ده
که ما را ماجرای هست با وی

۲. قصیده در ۱۵ بیت و غزل در ۹ بیت است.

۱. خطا به معنی اشتباه به کار رفته است.

۳. استعمال فعل مفرد قابل تأمل است.

بصحرا کی خرامد شاه نوروز
 پرو زاهد که این امر محالست
 ملامت کردن بی نفع تا چند
 مرا ای خواجه با تو چه نسبت
 اگر از تربتم ساقی بخواند
 ز می توبه کنم لیکن ز مستی
 هزیمت کی نماید لشکر دی
 که باز آیم گهی از شاهد و می
 نصیحت گفتن بیهوده تا کی
 من و توبه که می گوید کجا کی
 بگویم ساقیا لبیک لبی
 معاذالله که من توبه کنم هی

(گ-۱۳۴۴)

چنانکه گفته شد دو قصیده از جمال الدین در تذکره خلاصه الانشعار نسخه بانکی پور آمده است. در نخستین قصیده، ذکر سلطان فیروزشاه و شاهزاده فتح خان چنین آمده است:

سلطان ملک حسن به گیتی کجا شدی
 گر نیستی عنایت شاه مظفرش
 شهزاده فتح خان که مر او را همی سزد
 سنجر غلام درگه و محمود چاکرش
 آن شاهزاده که به فرمان همی برند
 ز اقبال پادشاه جهان هفت کشورش
 خورشید ملک خواند و خورشید سلطنت
 فیروز شاه شاه جهان بمظفرش
 اقبال و بخت و دولت تو ایستاده اند
 همچو نقیب و حاجب و دربان کمترش
 دعوی اگر کند که سلیمان شوم رواست
 چون وحش و طیر و دیو و پری شد مسخرش
 هر گه که من به مجلس بزمش نظر کنم
 یاد آیدم ز روضه رضوان و کوثرش
 تا چشمه حیات به ظلمات ملک هند
 لشکر کشش سکندر و خضر است رهبرش
 تاریک بود معرکه پر نور شد چو یافت
 خورشید زیر سایه دامان مغفرش
 خود را ز شوق مهر گدازد هزار بار
 تا نام او ز نند مگر مهر بر زرش

ای خسروی که بهر شبستان بزم تو
ماهیست جام باده و خور گوی مجمرش
چون من عطارد از ننویسد ثنای تو
ابتر کنم جریده و دیوان و دفترش
استاجی شکسته ثنا خوان بزم تست
در باب او کرم کن و ز احسان پرورش
پیش نظر نیورد از لطف تو بود
خاقانی سخنور و خاقان اکبرش

دیدم کشیده ابروی خط معنبرش
چون ماه منخسف شده رخسار انورش
خطش مخوان که ز آتش دل‌های خستگان
دودیست گرد خرمن ماه منورش
گر سبزه گرد چشمه حیوان ندیده‌ای
بنگر نیات رسته بران تنگ شکرش
کس را گمان نبود که در نوبهار حسن
بر ارغوان تازه دمدم سنبل ترش
قفلیست سر به مهر ز بهر جواب من
آن لعل آبدار بران درج گوهرش
سلطان نوبهار^۱ رسیدست در جهان
از بهر عیش و عید همایون برابرش

۱. از این بیت می‌توان حدس زد که شاعر در بهار این قصیده را سروده است. در این قصیده ابیات ذیل نیز آمده:

ماهیست میر مجلس خاصش که وقت شام	سیمین هلال عید بود ساغر زرش
چون شه سوار بر سر میدان عیدگاه	بر دوش کرد غالیه سلطان خاورش
نقش هلال عید بزمی کشد فلک	از شکل نعل مرکب تند نگاورش

که نشان می‌دهند این اشعار در زمان عید سروده شده‌اند. همچنین می‌توان استدلال کرد که در آن زمان عید رمضان و عید نوروز هم‌زمان شده بود اما این نتیجه‌گیری درست نیست چون در عهد فیروزشاه تنها سه سال عید فطر در ماه مارچ بوده یعنی در ۶ مارچ ۷۷۴ق، ۱۶ مارچ ۷۷۵ق و ۲۶ مارچ که هیچ یک از این تاریخ‌ها با عید نوروز تقارن نداشته. علاوه بر این، اشعار در مدح محبوب هستند و به همین خاطر شاعر از جملاتی نظیر سلطان نوبهار، سلطان مُلک حُسن استفاده کرده است.

آن را به باغ و سرو و سمن نیست حاجتی
 کاندر بر است قامت سر و سمنبرش
 خوشوقت آن کسی که مر او را به نوبهار
 بزمیست همچو جنت و حوریست در برش
 بیچاره عاشقی که به شب‌های انتظار
 بالین ز خاک باشد و از خاک بسترش
 آن را که هست سینه پر سوز من ز غم
 عشق آتش است و این دل بریان سمندرش
 دل کعبه خلیل و بتان ساکن اندرو
 خالی نمی‌کنند ز بت‌های آزرش
 اموات خاک را بدهد آب زندگی
 یک جرعه ار چکد ز لب روح پرورش
 اوراست می حلال که چون لب همی زند
 آب حیات می شود آن می به ساغرش
 خنجر چه بست بر کمر از بهر خون ما
 ما کشته خود شدیم چه حاجت به خنجرش

در قصیده بعدی که در مدح فیروزشاه هست نام فتح‌خان چنین آمده:

از مصر تا به چین شود ضبط و بعد از آن
 بر فرق افسرش چو نهد تاج سروری
 بر فرق افسرش چو نهد تاج سروری
 وانگه به دست او علم کاویان دهد
 ویژگی قابل ذکر این قصیده این است که در وزن قصیده مشهور ظهیر فاریابی: شرح
 غم تو لذت شادی به جان دهد... سروده شده است. در آن زمان از سبک ظهیر بسیار
 استقبال می‌شد و حمید قلندر که معاصر استاجی بود نیز قصیده‌ای در همین وزن
 سروده است. البته نمی‌توان گفت از میان قصیده‌های حمید و استاجی کدام یک بر
 دیگری مقدم است. این قصیده نیز همانند قصیده قبلی مضمون بهاریه دارد. این ابیات
 تشبیب را ملاحظه کنید:

لعل لبش که زندگی جاودان دهد
 هر دم مرا به چشمه حیوان نشان دهد
 ریزد پیاله خون دل خویشتن بر آب
 تا بوسه بران لب لشکر فشان دهد

گر زان دهان به وعده لطفم زبان^۱ دهد
آفاق را طراوت باغ جنان دهد
هر صبح چون کفش می ارغوان دهد
کو جان و دل ستاند و رطل گران دهد
جولان زند ز ناز به دستش عنان دهد
گلزار را ز سنبل^۲ تر سایبان دهد
ملک خطا به لشکر هندوستان دهد
وز غمزه تیر و خنجر و تیغ و سنان دهد
بر آستان خسرو کشورستان دهد

جانم به لب رسد، نبود خوف مردنم
هنگام آن رسید که هر صبحدم صبا
خوش وقت آن کسی ست که ساقی گل‌عذار
ساقی بزم ما چه سبک روح دلبرست
آن شهسوار حسن به میدان دلبری
کو وقت آن هنوز که آن نوبهار حسن
زان خط چو برکشد علم فتنه از عذار
زان خال و خط و زلف کند عرض لشکری
چون شاه ملک حسن شود خط بندگی

از خوان خود راتبه انس و جان دهد
مطلق عنان و هم به دست گمان دهد
شرح کمینه پایه آن آستان دهد
خواهد که بوسه^۳ بر قدم پاسبان دهد
دخل هزار ساله دریا و کان دهد
در بارگاه دولت نوشیروان دهد
در وجه خرج مطبخ او اصفهان دهد

فیروزشاه شاهجهان آنکه صبح و شام
گر شهسوار فکر به جولانگه خیال
اندر خیال وهم نیاید که از گمان
اندیشه کیست تا که بر ایوان قدر رو
در روز بزم مادح خود را به یک سؤال
ملک جهان بگیرد و داد جهانیان
اقلیم پارس را بنشانند اتابکی

وز بندگان ترک یکی را چو بر کشید

اقطاع‌دار ملک قزل^۴ ارسلان دهد

۲. الیاس هروی

درباره زندگی الیاس هروی اطلاعاتی نداریم جز اینکه یک قطعه ۱۲ بیتی از او در این بیاض درج شده است که از آن تاریخ ۷۶۹ق به دست می‌آید. این قطعه در زمان ساخت یک کاخ سروده شده. با توجه به اینکه در آن زمان فیروزشاه تغلق در دهلی تخت‌نشین و بانی

۱. این محاوره در اردو نیز به کار می‌رود.

۲. ترکیباتی چون سنبل‌تر، خوش‌وقت آن کسی، نوبهار حسن و سلطان ملک حسن در قصیده اول نیز به کار رفته است.

۳. ظهیر: درگرد بارگاه تو کیوان شب بتاخت

۴. ظهیر: نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای
تا روز بوسه بر قدم پاسبان دهد
تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد

شهر، کاخ و قلعه‌های متعدد در آن شهر بود و شعرا نیز اشعاری در تعریف آنها می‌سرودند، بنابراین امکان دارد شاعر این قطعه را درباره یکی از کاخ‌های فیروزشاه تغلق سروده باشد. اگرچه این حدس ضعیف است ولی احتمال دارد الیاس هروی نیز از شعرای هندوستان بوده باشد زیرا در بیاض مورد بحث بلافاصله پس از این قطعه، دو قصیده از امیر اختیارالدین یکی از شعرای عهد محمد تغلق و سپس قصیده‌ای از سید اجل درباره شهر و قصر نو فیروزشاه و پس از آن قصیده‌ای از مولانا جمال استاجی درج شده است. اشعار او از این قرار است:

حبذا خانه خجسته نهاد	کز تو گشته است جان عالم شاد
خیر مقدم خوش آمدی در دهر	آفرین بر چو تو عمارت باد
بهر عیش و نشاط عالم کرد	اوستاد قضا ترا بنیاد
شد فضای تو مسکن حفاظ	شد حریم تو معبد عباد
چون ترا عقل دید گفت قضا	دری از خلد بر جهان بگشاد
گردد از فرقه تو همای	در فضای تو گر بپرد خاد ^۱
اوستادی که کرد بنیادت	راستی داد در عمارت داد
بود تاریخ چون جمید اخیر	سال بر ذال و عین و طاء نهاد
یارب این خانه بهشت آسا	بر جمیع جهان مبارک باد

(۸۹گ)

۳. سیدالسادات سید اجل

تنها آگاهی ما درباره سید اجل از خلال قصیده‌ای که در وصف شهر جدید فیروزشاه و قصر و مسجد آن سروده به دست می‌آید. اشتیاق فیروزشاه به ساخت بناها به حدی بود که صفحات کتاب‌های تاریخی پر از شرح آنهاست. احتمالاً سید اجل نیز قصیده‌اش را در وصف یکی از همین شهرهای تازه‌آباد شده، سروده است. منتخبی از این قصیده ۳۰ بیتی در این جا درج می‌شود:

۴. حمید قلندر

گرچه مولانا حمید قلندر به عنوان گردآورنده خیرالمجالس شناخته شده است و نیاز به معرفی ندارد اما آگاهی زیادی در مورد زندگی‌نامه او در دست نیست. پروفیسور خلیق

۱. خاد به معنی باز.

نظامی در مقدمه^۱ خیرالمجالس از اطلاعاتی که در خود خیرالمجالس و تذکره‌های صوفیه موجود بوده استفاده کرده است. پدر حمید، مولانا تاج‌الدین، ساکن کیلوکهری بود، او و پدرش هر دو مرید نظام‌الدین اولیا (وفات: ۷۲۵ق) بودند. در عهد محمد بن تغلق که دارالخلافه عوض شد^۲، حمید نیز همانند دیگر فضلا به دولت‌آباد رفت. مولانا برهان‌الدین غریب نیز از جمله آن افراد بود. محتمل است که حمید در معیت مولانا به دولت‌آباد رفته باشد. در هر حال حمید قلندر در مدت اقامت در دولت‌آباد به مولانا برهان‌الدین غریب دست ارادت داد و به نوشتن ملفوظات ایشان روی آورد و نوشتن ۲۰ مجلس را به اتمام رسانید. گفته می‌شود که این کار به خاطر وفات مولانا برهان‌الدین ناتمام ماند.

مولانا حمید قلندر پس از چندی به دهلی بازگشت اما به سبب علاقه قلبی که به دولت‌آباد پیدا کرده بود در اکثر اشعارش از آنجا یاد کرده است.

بعد از بازگشت از دولت‌آباد به نصیرالدین محمود اودهی (چراغ دهلی) دست ارادت داد. ظاهراً او در ۷۵۴ق به خدمت شیخ رسید و از ۷۵۵ق گردآوری ملفوظات شیخ را آغاز کرد و این کار تقریباً در یک سال به انجام رسید. ملفوظات ناتمام مولانا برهان‌الدین موجب تشویق او برای گردآوری ملفوظات مولانا نصیرالدین چراغ دهلی شد.

با مطالعه خیرالمجالس می‌توان به فضیلت حمید قلندر پی برد. او نگاهی عمیق به قرآن و حدیث داشت. به زبان فارسی تسلط داشت. با توجه به بخشی از خیرالمجالس که به قلم خود او نوشته شده معلوم می‌شود که در نوشتن نثر مسجع تبحر داشته است. او شاعری توانا بود و در قسمت‌هایی از کتاب، خود را حمید قلندر شاعر نامیده است. او دیوان شعری نیز داشت اما صاحب اخبار‌الاخیار اشعار او را ضعیف دانسته است چنانکه نوشته: «شعر او نه از آن قبیل است که او را توان به وی یاد کرد».

در حال حاضر دیوانش موجود نیست. در خیرالمجالس دو شعر کوتاه با مضمون مذهبی، دو رباعی، چهار بیت شعر فارسی متفرقه و یک قطعه عربی آمده است. دو شعرش هم در فرهنگ جهانگیری درج شده است. مجموعه بزرگی از اشعار او در بیاض

۱. ص ۳-۶، این کتاب در ۱۹۵۹م در گروه تاریخ دانشگاه اسلامی علیگره به چاپ رسیده است.

۲. این اتفاق در ۷۲۷ق رخ داد.

مورد بحث ما آورده شده که عبارتند از ۹ قصیده، یک ترجیع‌بند و ۵ غزل به این شرح:

- | | | | |
|-----|---------------------------------------|------------------------|---------------|
| ۱. | قصیده در مدح فیروزشاه تغلق | در جواب ظهیر فاریابی | گ ۵۸ |
| ۲. | قصیده در مدح شیخ نظام‌الدین اولیا | در جواب ظهیر فاریابی | گ ۶۱ |
| ۳. | قصیده در مدح فیروزشاه تغلق | در جواب ظهیر فاریابی | گ ۷۰ |
| ۴. | قصیده در مدح فیروزشاه تغلق | | گ ۷۱J |
| ۵. | قصیده در مدح فیروزشاه تغلق | | گ ۱۰۰ا |
| ۶. | قصیده در مدح فیروزشاه تغلق | | گ ۱۰۱ا |
| ۷. | قصیده در مدح فیروزشاه تغلق | | گ ۱۱۴J |
| ۸. | قصیده در مدح فیروزشاه تغلق | | گ ۱۱۴ب |
| ۹. | ترجیع‌بند در مدح شیخ نظام‌الدین اولیا | در جواب ترجیع‌بند سعدی | گ ۱۱۳۰J-۱۱۳۴J |
| ۱۰. | قصیده مصنوع در مدح فیروزشاه تغلق | | گ ۱۸۳ |
- غزلیات (۵ عدد)
گ ۳۳۱-۳۳۳

با نگاهی به این فهرست معلوم می‌شود که حمید قلندر علاقه زیادی به سرودن شعر در وزن اشعار استادان قدیم داشته، از ده مورد شعری که در اینجا درج شده سه شعر در وزن اشعار ظهیر فاریابی (وفات: ۵۹۸ق) است که نشان می‌دهد ظهیر فاریابی تا چه اندازه مورد پسند حمید بوده است.

حمید ترجیع‌بندی نیز در جواب ترجیع‌بند سعدی (وفات: ۶۹۲ق) سروده است. با توجه به اینکه هنوز نیم قرن از وفات سعدی نگذشته جوابی به ترجیع‌بندش نوشته شده نشان می‌دهد که وی با چه سرعتی در سرزمین‌های دور دست مقبولیت کسب کرده بود.

نخستین قصیده حمید^۱ در مدح فیروزشاه است که ظاهراً به هنگام یکی از فتوحاتش نوشته شده، چنانکه از این بیت برمی‌آید:

شاهها و سروروا و سرافراز شکر
فتحت خدای داده و درهر مکان دهد

پاره‌ای از اشعار تشبیت او قابل توجه‌اند:

باران عشق بارد و خیزد گل جمال
بس جلوه‌های نار که در بوستان دهد

گه بر سپهر حسن براید مسیح روح
عشقتش به دست ابره بی‌ریسمان دهد

گه در بهشت وصل چو ادریس در رود
عاشق که عشق مملکت جادوان دهد

دل در شکارگاه محبت برد چو صید
 پروانه‌وار رقص کند دل بنار عشق
 آن پیر را که دهر کند ابتلای^۱ عشق
 تن را گداختم چو تو سلطان دل شدی
 در دار حرب عشق تو هندوی عقل من
 القصه چون تمام شود کار حسن و عشق
 شاعر منم که خامهٔ پخته کلام من
 از غمزه تیر سازد و ز ابرو کمان دهد
 گر شمع طلعتش به وصالی زبان دهد
 تسبیح رشته کرده به دست جوان دهد
 تا جان همای عشق ترا استخوان دهد
 ایمن شود چو ترک فراقت امان دهد
 بر دست شاعران قلم امتحان دهد
 صد گنج نظم بیش ز طرف اللسان دهد

علاوه بر یکسان بودن قافیه، وجود یک بیت کاملاً مشابه که در ذیل درج می‌شود نشان می‌دهد که حمید قلندر قصیدهٔ ظهیر فاریابی را پیش‌رو داشته است هر چند نامی از ظهیر نبرده است:

حمید قلندر

در کوی عشق چون به گدائی رود شهی
 صد آبروی ملک بیک تای نان دهد
 ظهیر فاریابی

مائیم و آب دیده که سقای کوی دوست
 صد مشک ازین متاع بیک تای نان دهد
 پاره‌ای از اشعار مدحیهٔ حمید قلندر را ملاحظه کنید:

فیروز پادشاه که فیروزیش خدای
 خورشید سجده بر طرف حضرتش برد
 طوطی تیر سرخ کند لب ز خوف ترک
 شوید ز خون خصم سپهر آستین تیغ
 شاهی که در دانهٔ بدنش چو ریختند
 شاهی که چون به راه خدا شد سوار غزو
 هر سایهٔ که از علم دولتت کشد
 در مدح شه جواهر و زر می‌دهد حمید
 دادست بر زمین و نهفت (کذا) آسمان دهد
 اجرام بوسه بر شرف آستان دهد
 طاوس تیغ جلوه به هندوستان دهد
 بوسه فلک به دامن برگستوان دهد
 کنجشک بیضه بر صفت ماکیان دهد
 عاصی به راه سنت مرسل عنان دهد
 بر فرق هفت کشوری صد سائبان دهد
 در شمع شه رسد همه دریا و کان دهد

(گ. ۱۵۹)

قصیده بعدی^۱ را در مدح پیر خود نظام‌الدین اولیا است که بعد از وفات آن حضرت سروده است، در این رابطه چند بیت قابل توجه‌اند:

۱. [مبتلای؟].
 ۱. این قصیده مشتمل بر ۵۱ بیت است (گ. ۱۶۱ - ۱۶۲).

ز یمن روضه پاک تو تا قیام جهان
پس از ممات چگویم دعای غفرانت
نه بس عجب که نبخشد خدا عذاب قبور
که بود ذات تو هم در حیات خود مغفور
این قصیده نیز در وزن و قافیۀ اشعار ظهیرفاریابی است و گردآورنده بیاض همانند
قصیده پیشین این قصیده را بلافاصله پس از قصیده ظهیر درج کرده است. اگرچه خود
شاعر اشاره ای به پیروی از ظهیر نکرده لیکن این تتبع در جای جای شعر مشهود است.
چند بیت از تشبیب را ملاحظه کنید:

علی الصباح که تایب شدم ز فسق و فجور	به گوش جان من آمد ندا ز رب غفور
که ای مقصر خدمت به عذر نامسموع	بیا که با همه تقصیر داشتم معذور
چو بر قصور مقرر آمدی به حضرت ما	ترا ز رحمت ما واجب است حور و قصور
تبارک الله ازین سو گناه و زان سو عفو	زهی خدای غفور و زهی عباد کفور
بدین زبان نتوان گفت شکر وهابی	که نیست هیچ زبان را مواهبش مذکور
گمان مبر که به آسان توان رسید آنجا	نخورده هیچ غم این جا پی سرور
مرید را چه کنی روز حشر دامنگیر	که بوی کفر همی آیدت ز خرقة زور
مگو که بود جنید آدمی چنانک منم	
که مستوی نبود نار و نور، ظل و حرور	

قصیده مملو از نصایح است اما به دلیل سادگی بیان چندان جذاب نیست. گریزهای^۱
شاعر ساده اند اما به خاطر اینکه از دل برآمده اند قابل توجه اند:

امید نیز مکن منقطع ز نعمت خلد	که هست بهر تو، نی از پی وحوش و طیور
بترس ز افت شهرت به روز حشر و مکوش	که گردی از عمل زشت در جهان مشهور
پنه مخواه ز هر کس که رفت عمر بباد	قبول جوئی فرقی کن از صبا و دبور
تو روشنی دل خویش زان چراغی خواه	که ماه و مهر بود ذره اش به وقت ظهور
غلام دولت اویم که ذیل خواجه گرفت	چراغ همت او یافت زان مطالع نور
نظام حق رضی الله عنه آن پیر(!)	کزو خدای خوش است از مناقب مشهور

حمید قلندر در این چند بیت نهایت احترام و اعتقاد خود را نشان داده است:
چو تو معمر هر دو جهان کجا یابند
از آن فسوس که داخل نه اند در عهدت
به غیر چون تو امام اقتدا چنان ماند
که هست بی تو خراب این جهان و آن معمور
همی روند پشیمان شده سنین و شهرور
ره دراز و شب تیره راهبر شب کور

۱. منظور همان بیت تخلص است.

ز مجلس «وسقیبهم» ز لطف یک جرعه
 فلک دگر چه نهد بر سرم بلای عظیم
 حمید خسته و مدح‌چو تو فلک قدری
 اگرچه هر سر مویم زبان شود بر تن
 ز بهر صحت من ده که مانده‌ام رنجور
 همین بسنده بود کاوافتاده‌ام ز تو دور
 ز هی خیال چه سود است از متاع غرور
 بود مقر به مدح تو هر یکی به قصور

با توجه به سه بیت پایانی می‌توان احتمال داد که حمید این قصیده را در زمان اقامتش در دولت‌آباد سروده باشد. زیرا در زمان سکونتش در شمال هند نمی‌توانست اینچنین دل‌تنگ روضه باشد که این دوری را بلای آسمانی توصیف کند.

سومین^۱ قصیده حمید قلندر که در مدح فیروزشاه تغلق است در جواب شعر ظهیر فاریابی سروده شده، چنانکه خود شاعر گفته:

اگر ظهیر که گفتم جواب او باشد
 زبان عذر به صد اعتذار بگشاید
 البته قصیده‌ای نیز از مغيث هانسوی شاعر دوره تغلق شاه با همین وزن و قافیه موجود است. محتمل است حمید، قصیده مغيث را دیده باشد و مخصوصاً به صراحت از ظهیر نام برده باشد که احساس نشود او از مغيث پیروی کرده است. در بیاض حاضر قصاید ظهیر، مغيث و حمید به ترتیب درج شده‌اند. ممکن است این ترتیب برحسب زمان باشد.

حمید قلندر یک مصرع ظهیر را تضمین کرده و تلاش کرده مفهوم بیت دوم را به سبک خود نزدیک‌تر کند، مثلاً:

حمید قلندر
 ظهیر
 دلم به حلقه غم بسته شد گشاد بچيست
 به حلقه که سر زلف یار بگشاید
 زمانه را و مرا هر دو کار بگشاید
 بناامیدی وصلش امیدوار شدم
 که هر چه^۱ بسته شود استوار بگشاید
 گشاد کار مرا گفت روزگار سخن
 که استوار ببست استوار بگشاید
 به حلقه که سر زلف یار بگشاید
 زمانه را و مرا هر دو کار بگشاید
 بناامیدی وصلش امیدوار شدم
 که هر چه بسته شود استوار بگشاید

۱. شامل ۳۷ بیت (۷۰-۷۱). (J۷۱)

۱. مغيث هانسوی بر این مصرع تضمین کرده و گفته:
 به عشق بیت ظهیر آنک هست مصراعش
 مغيث ملنزم این ردیف گشت و منم

که هر چه بسته شود استوار بگشاید
 که یافت از سخنم اعتبار بگشاید

چند بیت از تشبیب حمید را ملاحظه کنید:

به فال فرخ او کار و بار بگشاید
 چو پرده از رخ او پرده‌دار بگشاید
 تبسم از گل هر شاخسار بگشاید
 که مهر روزه خود روزه‌دار بگشاید
 وگر گشاید ازین انتظار بگشاید
 که بستگی همه روزگار بگشاید
 که دل بدیدن باغ و بهار بگشاید
 عقیده از دل زنار دار بگشاید
 هزار دست بسان چنار بگشاید

چو پرده از رخ آن گل‌عذار بگشاید
 بر اهل ستر درد صد هزار پرده زهد
 چو در تبسم و ضحک آید آن دهان چو گل
 ندارد مهر تو خرمای لب بصایم هجر
 گذشت بر در امید انتظار بسی
 بگفت او چه گشاید گشادشه باید
 مرا به دیدن رویت گشاد غنچه دل
 چنین که زلف چو زنار تست جمله عقد
 اگر به باغ روی در دعوات عرعر و سرو

ابیاتی از گریز و مدح:

که نام شاه چو گیرند کار بگشاید
 گشاده ایست که آن کردگار بگشاید
 بیک کلید هزاران حصار بگشاید
 که از انامل دستشن بحار بگشاید
 بیک گشاد هزاران هزار بگشاید
 به فضل شاه بهر جا که کار بگشاید
 به صبح پرده ز روی زهار بگشاید
 زبان مدح صفار و کبار بگشاید

چو کار خلق شود بسته نام شه گیرند
 ابوالمظفر فیروز شه که دست سخاش
 کلید فتح اقالیم تیر و خنجر اوست
 چو دست جود گشاید دروست معجزه
 بیک گرفت هزاران هزار بر بندد
 چو کار بنده گشاید دعای من اینست
 همیشه تا که بندد زمانه پرده شب
 در عطای تو مفتوح باد بر همه خلق

بلافاصله پس از این قصیده، قصیده دیگری^۱ از حمید قلندر در ردیف «بربندد» آمده است. این قصیده از نظر لفظی کاملاً متضاد قصیده پیشین است، البته بعضی از مطالب در هر دو قصیده یکسان اند:

کمند بهمن و افراسیاب بگشاید
 گلوی رستم و اسفندیار بر بندد
 چو شب به جلوه ببندد رخس عروس سپهر
 ز اختران حلی مستعار بر بندد
 جهان بهار شود چون ز روی خود گل فتح

گلوی بهمن و افراسیاب بر بندد
 کمند رستم و اسفندیار بگشاید
 هنوز شاه تو باشی چو این عروس سپهر
 ز اختران حلی مستعار بگشاید
 به گنج فضل نهادست مهر خویش حمید

بیار حضرت سلطان بار بگشاید
بیار حضرت سلطان بار بر بندد
در تشبیب این قصیده تشبیهاتی آورده شده که قابل توجه‌اند. چند بیت به عنوان نمونه ارائه می‌شود:

سپیده دم چو خیام نهار بر بندد کمند شب ز میان زمانه بگشاید زمانه چشم ببندد دمی میان دو صبح دلی که سلسله آهنین گسست ز شوق خوش آن کسی که بدارد بتی بخانه درون بهار مجلس ما خود همیشه طلعت اوست فلک برای که آیات نور بگشاید؟ جهان بهار شود چو ز روی خود گل فتح ابوالمظفر فیروز شاه کز تیغش کلاه‌داری مهر است آنکه از جوزا چو شاه تیغ تو ریزد حنا ز خون عدو جهان ندید نظیر تو هم نخواهد دید حمید چونکه گشاید زبان به خامهٔ فضل	جهان ختن شود و شام بار بر بندد گلوی چرخ محیط نهار بر بندد بسان مست که چشم از خمار بر بندد به تار موی سر زلف یار بر بندد درو دریچه بر اهل جوار بر بندد خصوص چونک گل نوبهار بر بندد جهان بروی که جلباب قار بر بندد؟ بیار حضرت سلطان بار بر بندد جهان گشاد کجا روزگار بر بندد کمر به خدمت شه استوار بر بندد عروس فتح یکف‌ها نگار بر بندد از این سپس نظر انتظار بر بندد بیان نامهٔ هر نامدار بر بندد
---	--

حمید قلندر قصیده‌ای ۱۷ بیتی با ردیف مُلک نیز در مدح فیروزشاه دارد که ساده و روان است. در یکی از ابیات به پادشاه شدن عمو و برادر فیروزشاه اشاره کرده است. ابیاتی از این قصیده عبارتند از:

ای ملک تو باقی و چنین نیست دگر ملک سلطان جهان‌داری و فیروز به عالم ملک تو چو دریاست در و تیغ تو گوهر المنتہ لله که ز تایید حق آمد خود شاهی وعم شاه و برادر همه شاهان باغست جهان جمله درین ملک چو نوروز دیوان حمید آمده اعلیٰ ز دواوین	جان یافت ز تیغ تو و شد زنده بیر ملک شاهنشهی و ملک تو سلطان دگر ملک بل تیغ تو دریای روانست و گهر ملک دریای همایون تو از دیده و سر ملک هم یافته ملک از حق و هم جاسته در ملک و از فتح و ظفر میوه در آن باغ و شجر ملک کز مدح شهنشه ز سخن یافت دگر ملک
---	---

(گ) (۱۰۰-۱۰۱)

همچنین قصیدهٔ دیگری در ۳۹ بیت با ردیف پیل در مدح همین پادشاه سروده است. به ظن غالب این قصیده در حدود ۷۶۱ق به هنگام فتح جاج‌نگر سروده شده. در این

جنگ فیروزشاه برای شکار فیل‌ها بسیار تلاش کرده بود که ماجرای آن را شمس سراج عقیف به تفصیل در تاریخ فیروزشاهی (ص ۱۶۷-۱۷۲) آورده است. قصیده مذکور نشان می‌دهد که پادشاه، ۳۳ فیل به کمند انداخته بود. در منتخب‌التواریخ بدآؤنی (ج ۱، ص ۲۴۷) این موضوع تأیید شده است: «سلطان در پدماوتی و پرم‌تلا که مرغزار فیلان قوی هیکل بود، آمده شکار فرمود و دو پیل را کشت و باقی سی‌وسه پیل زنده گرفتند. درین باب ملک ضیاء‌الملک رباعی گفته:

شاهی که ز حق دولت پاینده گرفت اطراف جهان چو ملک تابنده گرفت
از بهر شکار فیل در جاج نگر آمد دو بکشت و سی و سه زنده گرفت»

در این قصیده بعضی اصطلاحات مربوط پیل و پیلبانی استفاده شده است مثلاً: پیل‌بالا^۱ (دو مرتبه)، پیل پایه^۲، پیاده، شاه، اسب، مات، پیل آسمان و غیره. ابیاتی از این قصیده قابل ذکرند:

شاهها به پیل مال ز گردون مدار پیل	مال از جهان بیار به پشت هزار پیل
سلطان ابوالمظفر فیروز شه توئی	کاصطبل شاه راست فزون اسبوار پیل
با بی‌قراری که نهادند پیل را	در پایگاه خاص تو گیرد قرار پیل
بل پیل پایه است ز من استوار دار	هر جا که پای خویش نهد استوار پیل
گویی که آفتاب بر آمد فراز کوه	چون در و غا سوار شود شهریار پیل
در بذل پیل بالا بخشیده زر به خلق	چند آنچه عاجز آمد در زیر بار پیل
بهر رکاب شاه شدست آشکارا شب	بهر شکار شاه شدست آشکار پیل
مالیده صندلش بتن و کرده بن سپید	شاید سپید تهمتن روزگار پیل
بر پشت او عماری زر روشنم شدست	بر جی بر آسمانست به لیل و نهار پیل
سی و سه پیل جاجنگر همچنان نگر	آورد گویی شاه هزاران هزار پیل
امروز پیل بالا کرده کلام خویش	گوید حمید شعر که سازد شعار پیل
تا پیلبان غیب بهر صبح ز آفتاب	یک تاج زر نهد بجبین چهار پیل
گردون پیاده باد تو شه بر بساط ملک	کن مات و رخ شکن بعدو گو بیار پیل

(گ ۱۰۱-۱۰۲)

۱. به معنی توده و خرمن آورده گویا از کثرت عظمت به بالای پیل تشبیه می‌کنند. مثلاً زر دوست از دست جهان در پای پیل افتاده دان - ما زیر پای دوستان از پیل بالا ریخته (خاقانی)؛ بفرمود تا خازن زود خیز - کند پیل بالا برو گنج ریز (نظامی) (نک: دهخدا، ۲۵-۷۶۷).

۲. ستونی را گویند که از گچ و سنگ سازند و بر بالای آن پایه‌های طاق گذارند (برهان، ذیل واژه).

قصیده^۱ ذیل نیز در مدح فیروزشاه سروده شده است. در تشبیب این قصیده حسن و عشق در جملاتی کوتاه ولی با پختگی تمام بیان شده است. چند بیت برای مشاهده درج می‌شود:

دهان یار چو بر من گشاد خنده نهان	جهان فدا بکنم بر چنان لبان و دهان
زبان عذر به پیشت گشاد سوسن فضل	چنانکه بلبل فصال در کشید زبان
میان سرو چه فرق و در میان قدت	که او درست میانست و این شکسته میان
جوان من نکند همچو سرو گشت به باغ	که هر درخت به عشقش ز سر شدست جوان
نشان عشق چه پرسی که ما بنام گمیم	به عشق نام بیردند و کس نداد نشان
به جان دوست که او دست‌تر ز جان منست	بدو رسیدم و جانم ازو رسید به جان
چنان نمود که جان‌ها نثار جلوۀ اوست	که آدمی و مه و خور، نداد جلوۀ چنان

جانان اهل محبت گر این جمال بود
بدین جمال فروشنند صد هزار جنان

فیروزشاه چنین مدح شده است:

جهان حسن تو اندر جهان نمی‌گنجد	بر آی بر شرف بارگاه شاه جهان
امان عالم فیروزشاه عالمیان	که هر که یافت بفیروزی تو یافت امان
کمان کشید ز عهد رسول هفصد سال	کسی دگر نکشیدست همچو شاه کمان
سنان رمح تو عودیست خورده آتش تیز	که رمح تست چو عودی بروست شعله سنان
نهان شبست جهان را و آشکارا روز	یکی شدست جهان از تو آشکار و نهان
مکان پدید نبودست ملک و دولت را	به اوج حضرت شاهی پدید گشت مکان
عیان ندید کسی صورت جهاننداری	ز حرف تیغ تو در مملکت شدست عیان

(گ ۱۱۴-۱۱۵)

قصیده آخر حمید قلندر «مصنوع» و طبق معمول در مدح فیروزشاه است. این قصیده از آغاز تا پایان نمونه بسیار خوبی برای صنعت تقسیم است، اما در نسخه‌ای که پیش روی ماست گردآورنده آن را صنعت لف و نشر دانسته است و ذیل همین صنعت دو قصیده از امیر خسرو و یک قصیده از عبدالواسع جبلی نیز آورده است. بر حسب اتفاق مطلع قصیده جبلی:

که دارد چون تو معشوق نگار و چابک و دلبر

بنفشه زلف و نرگس چشم و لاله روی و نسربین بر

را محمد بن بدر جاجرمی در مونس الاحرار ذیل صنعت تقسیم (ص ۱۲۰) آورده است. موضوع این است که در کتب قدیمی در بین انواع صنایع، نام لف و نشر نیامده است. در همین رابطه ترجمان البلاغه (تألیف محمد بن عمر رادویانی)، حدایق السحر (تألیف وطواط)، المعجم فی معاییر اشعار العجم (تألیف شمس قیس رازی) قابل مطالعه‌اند. مثلاً در حدایق السحر در تعریف تقسیم آمده: «این صنعت چنان باشد که دو چیز را یا بیشتر در بیت بخشش کنند و ترتیب آن بخشش بر یک قاعده نگه دارد... مثال دیگر از شعر پارسی، شاعر راست:

رخان و عارض و زلفین آن بت دلبر یکی گلست و دوم سوسن و سوم عنبر

و این قصیده تا آخر همچنین است و شعرای پارسی تقسیم چنین کنند که در آخر قصیده آن صنعت تقسیم محفوظ بود».

همین مثال به علاوه دو مثال دیگر در المعجم نیز درج شده است (نک: ص ۳۶۵). محمد بن بدر جاجرمی افزون بر قصیده عبدالواسع، هفت قصیده دیگر ذیل همین صنعت تقسیم نقل کرده است (ص ۱۰۹-۱۲۹). با این توضیحات معلوم می‌شود که صنعت لف و نشر اسمی است که بعدها رایج شده است.

مورد دیگری که حمید قلندر در این قصیده رعایت کرده این است که در مصرع دوم سه مورد مربوط به مصرع اول مسجع آمده و این سجع تا پایان قصیده ادامه دارد. در این بیاض که پیش روی ماست قصیده‌ای از امیر خسرو دقیقاً با رعایت همین مسئله آورده شده که گردآورنده آن را سجع لف و نشر دانسته است. قصیده حمید در همین سبک است، افزون بر یکسانی بحر و قوافی در هر دو یک نوع التزام (رعایت کردن یک مسئله) دیده می‌شود. در ذیل ابیاتی از هر دو قصیده آورده شده است:

حمید قلندر

کجا یابم به باغ و راغ و بستان و چمن یکسر
چون تو گلبوی لاله روی سنبل موی نسرین بر
نباشد چون لب و رخسار و زلف و روی تو هرگز
عنب شیرین و گل نوشین و شب روزین و روز انور
ترا دیدم جمال و مال و زلف و خال در مجلس
نعیم افزا و راحت‌زا و غم‌فرسا و جان‌پرور

از این ابرو و چشم و چشمک و غمزه ندیدستم
به لب بحران به سر باران به پا طوفان به بر فرغر
مرا خود از دل و روی و سواد چشم خود دایم
ثمر در دست و گل زردست و دم سرد است و جامه تر
تو هم باغی و هم مرغی و هم بویا و هم گویا
به رخ چون گل به لب بلبل به مو سنبل به طرف عبهر
نمی‌یابم جوان دلدار و یار و مونس و همدم
بتی رعنا رخی زیبا مهمی گویا شهی باکر
که از جور و جفا و فتنه و بیداد او باشد
پناه راه و ظلمت‌گناه و رافت‌خواه و عدل‌آور
مگر فیروز شه کز دست و عزم و رای و دل بخشد
ز در دریا ز زر همتا ز خور صهبا ز مه ساغر

(گ ۱۸۳)

امیر خسرو

کجا خیزد چو تو سروی جوان و نازک و نوبر
شکر گفتار و شیرین کار و گل رخسار و مه پیکر
نباشد چون لب و اندام و گیسو و برت هرگز
شکر شیرین و گل رنگین و شب مشکین و صبح انور
بببرد اندیشه و مهر و فراق و آرزوی تو
ز شخصلت تاب و رویم آب و چشمم خواب خانم خور
ز شوق و عشق و سوز و داغ تست اینک برین گونه
دمم دود و غمم سود و دلم عود و تنم مجمر
ندیدیم چون توئی از شکل و ناز و شوخی و خنده
برون رنگ و درون جنگ و بدل سنگ و به لب گوهر
جوانان عاشق و حیران و مست و بی‌خود و خوبان
فریب‌انگیز و رنگ‌آمیز و بی‌پرهیز و غارتگر
مشو زین سان ز جور و خشم و رعنائی و بد خوئی
جگر خوار و دل آزار و جفاکار و ستم‌گستر

نماند کس به عمر و دولت و نور و شکوه الا
سر شاهان خم دوران می ایوان شه کشور
علاء‌الدین و الدنیا و رای پر دل او شد
زرافشان و هنردان و جهانبان و جهان داور

(گ ۱۸۲)

قصیده امیر خسرو بسیار ساده و روان است گرچه توانایی حمید قلندر نیز در شعر سرایی محرز است، اما برای رسیدن به پایه امیر خسرو متقبل زحمت شده است. حمید توشیحی در مدح فیروزشاه نوشته که از آن «السلطان الکرام فیروزشاه سلطان» به دست می‌آید اما سه بیت از این شعر از میان رفته است. به همین سبب به جای «کرام» «کرم» و به جای سلطان آخری «طان» باقی می‌ماند. مورد دیگری که حمید رعایت کرده این است که چهار جزء هر بیت با یک حرف شروع می‌شود، به این ترتیب چهاربار «السلطان الکرام فیروزشاه السلطان» به دست می‌آید. نمونه کلام:

ای ناصر دین خدا امر تو امر مصطفا
ارزانی آمد مر ترا اقبال و جاه و سروری
لامع به نور لم یزل لا حق به ملک بی یزل
لابق بدو ملک و ملل لازم بدو سلطان فری
سلطان عالم اوست پس سرکش به عهد نیست کس
سر بر درش دل در هوس سلطان ماه و مشتری
لازم عطایش از ازل لفظش نعم در هر محل
لا نیست در گوش امل لا زال باید برتری
طوق ملک در هر نمط طرف سرایش بی غلط
طالب هم او را شد فقط طلاب اقبال و سری
ای ملک تو دایم بقا اقبال دشمن لا بقا
آنکه بقایش در فنا آنکه فنایش سرسری
ناصر توئی اسلام دین ناصر نبودی اینچنین
نوری که داری در جبین ناورده شمع خاوری

(گ ۱۱۴)

پیداست که شاعر با ملزم نمودن خود به رعایت تمامی نکات گفته شده، شعرش را از ویژگی‌های خوب یک شعر عادی محروم کرده است. یکی از اشعار بسیار قابل توجه حمید قلندر ترجیع‌بندی است که در جواب ترجیع‌بند معروف سعدی (وفات: ۶۹۲ق) سروده است. برحسب اتفاق در نسخه مورد بحث ما شعر حمید اندکی جابه‌جا شده و به همین سبب معین کردن کل بندهای این شعر به طور قطعی مشکل است، اما ۱۶ بند را می‌توان با اطمینان مشخص کرد. از آن میان نخستین بند ذیل سعدی نقل شده و بیت ترجیع هم متعلق به سعدی است. یکی از دلایل این التباس این است که در این بیاض شعر سعدی دقیقاً پیش از شعر حمید درج شده است.

با مطالعه شعر حمید قلندر معلوم می‌شود که وی عمداً از سعدی پیروی کرده و در دو بند با احترام از او یاد کرده است. همچنین حمید از ۱۶ بند شعر خود، در ۱۴ بند ردیف و قافیه‌ای را که سعدی به کار برده، استفاده کرده است:

می‌ترسم از آنکه گفت سعدی	کز چشم بدت رسدت گزندی
مائیم گدای ملک سعدی	در ملک کلام اوست خسرو
من ذره و اوست آفتاب	کو ذره و آفتاب و پرتو
گر معجزه نی کرامتش هست	اقرار بکن ولیک مگرو
نظمش به مذاق من نشسته	تا هیچ کلام نیست در رو

دیگر آنکه این شعر را پس از وفات مرشدش نظام‌الدین اولیاء برای وی سروده است، چنانکه از بند آخر به این حقیقت می‌رسیم. از یک بیت این بند معلوم می‌شود که او از آرامگاه شیخ دور مانده اما در همان هند شمالی ساکن بوده است. در دو بند ابتدای این شعر از دولت‌آباد یاد کرده که نشان می‌دهد حمید دولت‌آباد را ترک کرده بوده، ابیات بند آخر از این قرارند:

امروز سخن نمی‌کند کس	در ختم کلام جز منم بس
کلکم انما افصح العجم زد	این جا عرب ایکمس و اخرس
شیخ العالم نظام مله	آن دُر نفیس و روح انفس
با خلق ز خلق صبح تا شام	سوگند به صبح «اذا تنفس»
بیش از همه عارفان و عاشق	ختم است ولایت مقدس
آن را که رداء اوست تشریف	در بر چکنند قبای اطلس

الله یسیدیمها و حرس
گویم که مباد جز توام کس
فریاد دل حمیید در رس
برباد هوا شدم من خس
هر چند که گفتم از سفر بس

(گ ۱۱۳۴)

حمید قلندر علاقه‌ای قلبی به دولت‌آباد داشت. او مدام از این شهر یاد می‌کند. در دو بند نخست این ترجیع‌بند این احساس بسیار شدید است چنانکه می‌گوید:

کاش از وطنم نه اوفگندی
ای کاش که دولتتم دهند
در گردن وقت من کمندی
مردانش کنند ریش خندی
بنشین به مقام صبر چندی

بر خاک زمین دولت‌آباد
این یار غریب را دهی یاد
پیغام نمی‌برد مگر باد
تنببول و ثمار و عطر و اوراد
هم مشهد شاهدان نوشاد
در بشاهد من سرود افتاد
تا روح غمین من شود شاد
غم باز نمی‌توان داد
یا ما غربا (کذا) کنند میعاد
نی را حله مرا و نی زاد
مندیل و کلاه و سبجه و سجاد
لنگوته و باز جمله افراد (کذا)
در هیچ مقام نیست بنیاد

(گ ۱۱۳۰ب)

در این بخش بندهای مشابه ترجیع‌بندهای سعدی و حمید، برای مقایسه در مقابل

بر روضه او نینشته ایام
این بار رسم به حضرت شیخ
فریاد رس شکستگانی
باکوب فلک شدم من خاک
عشقم به مکان نمی‌گذارد

سعدی همه گه بیاد شیراز
من داشته بیاد دولت‌آباد
از زلف بتی فگند ایام
مردانه رود قلندر ارنی
گویند حمید چند گردی

چون بر گذاری به دولت‌ای یاد
بر دوست سلام من رسانی
بوی تو نمی‌دهد مگر گل
آن شهر و هوای سازوارش
هم مجمع لعبت‌ان کشمیر
من بودم و شاهد و سرودی
بر تربتم آن سرود گویند
زر باز نمی‌توان ستند دل
یا قافله کند عزیمت
یا آنک روم به شرط تجرید
ابریق و عصا و بند نعلین
نی نی چو قلندران مجرد
هر روز به منزلی و جائی

هم آورده شده‌اند:

حمید

ای زلف تو عنبرین کمندی
هر جا که دلیست پای بندی
آوخ ز من آن نگار برگشت
کار از من نابکار برگشت
در عشق تو هر که در نینداخت
مردست که در خطر نینداخت
کو دل که به عشق تو زبون نیست
کو دیده که در هوات خون نیست
چون خاک درت بر آستانم
تا خاک توأم من آسمانم
بی طاقه شدم ز عشق گفتم
ای کاش هنوز می‌نهفتم
باری بنگر که اشتیافت
بر بنده چه کرد در فراق
تا تو در و لعل کرده در گوش
سنگم زده عشق در بناگوش
ای خرقه جانم از غمت چاک
چست است قبای نو، تو چالاک
خه خوشه نوشدی مه نو
رویت به مه کهن دهد ضو
آن را که چو تو نگار بدخو است
هر فتنه که در جهانست با اوست
در بند تو ای نگار دلبنده
بس دل که به بند گشته خرسند
امروز سخن نمی‌کند کس
در ختم کلام جز منم بس

بیت ترجیع هر دو شاعر این است:

حمید قلندر

بنشینم اگر نشست یابم

سعدی

ای زلف تو هر خمی کمندی
چشمت به کرشمه چشم‌بندی
آوخ چه کنم چو یار برگشت
از من دل و صبر و کار برگشت
در پای تو هر که سر نینداخت
از روی تو پرده بر نینداخت
هر دل که به عاشقی زبون نیست
دست خوش روزگار دون نیست
آیا که به لب رسید جانم
آوخ که ز دست شد عنانم
طاقت برسید هم نگفتم
عشقت که ز خلق می‌نهفتم
باری بنگر که در فراق
خون شد دل ریش ز اشتیافت
آن برگ گلست یا بناگوش
یا سبزه بگرد چشمه نوش
ای بر تو قبای حسن چالاک
صد پیرهن از جدائیت چاک
بر بود جمالت ای مه نو
از ماه شب چهارده ضو
ای سرو بلند قامت دوست
وه وه که شمایلت چه نیکوست
در بند تو ای نگار دلبنده
بس عهد که بشکنند و سوگند
امروز جفا نمی‌کند کس
در شهر مگر تو می‌کنی بس

سعدی

بنشینم و صبر پیش گیرم

بی صبر و قرار می‌شتابم
مصراع‌هایی از هر دو شاعر در مقابل هم ارائه می‌شود تا بتوان به سبک هر دو شاعر پی برد:

سعدی

آن برگ گل است یا بنا گوش
یا سبزه بگرد چشمه نوش
دست چو منی بود قیامت
یا قامت چون توئی در آگوش^۱
من ماه ندیده‌ام کله‌دار
من سرو ندیده‌ام قبا پوش
زان رفتن و آمدن چه گویم
می‌آید و می‌رود ز من هوش
روزی دهنی بخنده بگشاد
پسته دهن تو گفت خاموش
خاطر زهد و توبه می‌رفت
عشق آمد و گفت زرق مفروش
مستغرق یادت آنچنانم
کز هستی خویش شد فراموش
یاران به نصیحتم چه گویند
بنشین به صبور باش و مخروش
ای خام من این چنین بر آتش
عیبم کنی ار بر آورم جوش
اندر طلبت به جان بکوشم
آنکه به ضرورت از پس کوش
(گ ۱۲۵)

حمید قلندر

تا تو دُر و لعل کرده در گوش
سنگم زده عشق در بنا گوش
تا مهر رکابدارت آید
مه غاشیه بر گرفت بر دوش
آگوش تهی بود تو در جان
از شوق چو گیرمت در آگوش
کی نوش شود شراب بی‌تو
گر آب خورم نمی‌شود نوش
جز یاد تو نیست در دل من
بلبل نکند ز گل فراموش
هر قطره ز جام عشق دریاست
آن کس که چشید نیست خاموش
امروز ز جام عشق مستم
فردا نگری خراب و مدهوش
در گوشه خانه بوده‌ام شب
مشغول که غیب گفت در گوش
در عشق چه جای خانه‌داری
مجنون شو و کوه گیر و بخروش
صنایع نرود جزای کوشش
هر چند نمی‌رسی همی کوش
(گ ۱۳۲)

در مورد این شعر حمید قلندر با اطمینان می‌توان گفت که او در پیروی از سعدی کاملاً موفق بوده و این شعر از اشعار خوب وی محسوب می‌شود. حمید غزل نیز سروده ولی نمونه خاصی از غزل‌هایش در دسترس نیست. تنها پنج غزل در این بیاض آمده. با

۱. آغوش معرب این واژه است.

این نمونهٔ اندک نمی‌توان در مورد چگونگی شعر حمید با اطمینان سخن گفت. البته این پنج غزل عارفانه‌اند و در آنها سادگی و بی‌پروایی یافت می‌شود. چون حمید خود قلندر بود، غزل‌هایش نیز شأن قلندرانه دارند. یک موضوع قابل توجه این است که در هیچ کدام از این غزل‌ها تخلص حمید نیامده ولی نحوهٔ بیان کیف و مستی به سبک قلندرانهٔ حمید نزدیک است. در ذیل از هر غزل چند بیت به عنوان نمونه آورده‌ایم:

بر بوی وصال تو دویدم	رنگی ز وصال تو ندیدم
در می‌کدهٔ فنا برغبست	صد ساغر درد در کشیدم
از کعبه بدر شدیم بیخود	رنیدی و قلندری گزیدم
بی تار امید و بود مقصود	بر گرد وجود خود تنیدم
در ماست پدید نور حسنت	از کثرت نور ناپدیدم

گفتم که مگر بوی خوش و نغز و دل آسای	از عنبر سارا و ز مشک ختن آید
در گوش دلم گفت سحر جان شکسته	کان بوی ز زلفین دلارام من آید
زان کعبه به ما نیست که پیوسته لب تو	مانند عقیق است و عقیق از یمن آید
خواهم که نگویم سخن هیچ ز تعظیم	لیکن چه کنم ذکر تو اندر دهن آید

جوهر عشق تو چو در کان ماست	باز بلاهای تو بر جان ماست
دشمن درد تو چرا گشت نفس	درد تو ای دوست چو درمان ماست
عقل چو شد بندهٔ درگاه تو	
شاه جهان خادم دربان ماست	

آوازهٔ پیروی ز خرابات شنیدم	سر مست خروشان به خرابات دویدم
در عین خرابات یکی پیر عجب وصف	با طلعت پر نور چو خورشید بدیدم
بی حرف ز اسرار همی گفت حدیثی	بی کام شده لذت معنی بچشیدم
موجود دو عالم به یکی تیغ ز مستی	بفروختم و عشق جمالش بخریدم
تا خلق ندانند که مطلوب چه چیز است	مرغی شدم و در پی کارش بیریدم

در کون و در مکان چو نگنجد وجود او	جز لا مکان کجاست بگوئی سرای دل
-----------------------------------	--------------------------------

از ابتدا کار جهان تا به انتها
 هست ای عزیز قوم به نزدیک قدسیان
 جز بر کمال عشق نبودست رای دل
 طاوس بوستان مقدس همای دل
 ای عاشق یگانه بجو در رضای دل
 مر عکس شاه را تو اگر مرد ره روی

در این سطور کوشش شده تعدادی از شعرای گمنام و غیرمعروف ادب فارسی در هندوستان که مورد بی‌توجهی دیگران قرار گرفته‌اند معرفی شوند.

شاعرانی که در این جا معرفی شده‌اند چندان برجسته نبوده‌اند و آگاهی ما در مورد دوره‌ای که به آن تعلق داشته‌اند اندک است، به همین سبب در این مقاله مفصل در باب آنها نوشته‌ایم. هر چه در مورد این افراد نوشته شود غنیمت است، خودمان می‌دانیم که در نقل اشعار این شاعران زیاده‌روی کرده‌ایم، اما با توجه به اینکه این اشعار کاملاً نایاب و نادرند فرصت را مغتنم شمرده نمونه اشعار زیادی درج کردیم. نکته دیگری که باید اشاره شود این است که بنده در بیاض ضخیمی که پیش رو دارم تنها توانستم به کلام چهار شاعر از دوره فیروز شاه تغلق دست یابم، شاید اشعار برخی دیگر از شاعران آن دوره در این بیاض باشد که بنده به سبب کم اطلاعی نتوانستم شناسایی کنم. به هر حال مطالعه دقیق این بیاض برای ادبیات فارسی به ویژه ادبیات فارسی در هندوستان سودمند خواهد بود.

منابع

- ابن خلکان، احمد بن محمد، وفيات الاعیان، به کوشش میرزا علی اکبر، ۱۲۸۴ق.
 بداونی، عبدالقادر، منتخب التواریخ، به کوشش احمدعلی، کلکته، ۱۸۶۵م.
 برقعی، علی اکبر، راهنمای دانشوران، قم، ۱۳۲۸.
 برنی، ضیاءالدین، تاریخ فیروزشاهی، به کوشش سید احمد و ولیم ناسولیس، کلکته، ۱۸۶۲م.
 برهان، محمد حسین بن خلف، برهان قاطع، به کوشش محمد معین، تهران، ۱۳۴۲.
 ثعالبی، عبدالملک بن محمد، فقه اللغة و سرالعریبه، بیروت، بی تا.
 دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، تهران، ۱۳۷۷.
 شمس سراج عقیف، تاریخ فیروزشاهی، تصحیح ولایت حسین، به کوشش محمدرضا نصیری، تهران، ۱۳۸۵.
 شیرانی، مظهر محمود، مقالات شیرانی، لاهور، ۱۹۸۷م.
 طاش کبری زاده، احمد بن مصطفی، مفتاح السعادة و مصباح السیادة فی موضوعات العلوم، حیدرآباد دکن، ۱۳۲۹ق.
 المعجم محمد بن بدرالدین جاجرمی، مونس الاحرار فی دقایق الاشعار، به کوشش میر صالح طبیبی، تهران، ۱۳۵۰.



پښتونستان ښار علمي او مطالعاتي مرکز
پښتونستان ښار علمي مرکز